

رمان‌های بزرگ دنیا ۳۰

پاییز پدرسالار

گابریل گارسیا مارکز
ترجمه حسین مَهری



گفتگو با گارسیا مارکز

در شرق بارانکیلیا^۲، هنوز جریان‌های طولانی سبزفام شط ماگدالنا^۳ را پشت سر نگذاشته‌ای که ساحل کلمبیا، باتلاق‌های خیزران و برکه‌هایش را در برابرت بادبزین آسا می‌گشاید. کرکس‌ها، نشسته در کنار جاده یا بر ساقه‌های نازک شکسته‌ای که مانند نی‌های تیره، سطح آب را سوراخ می‌کنند، لک‌لک‌هایی را می‌نگرند که در دورگاه، در جزیره‌های سپیده‌رنگ گرد آمده‌اند. حقیقت آنکه، میان خرما بن‌ها و نارگیل بن‌ها، دریا با درخشش قیروزه‌ای رنگش و با پروازهای مرغان ماهیخوارش نیم‌رخ می‌نماید. این، منطقه‌ی اعماق شفاف، قلمرو ستاره‌های دریایی و سنگ‌پشت‌هاست.

دهکده دریاچه‌ای ماهیگیران، قایق‌های ساخته از تنه درخت‌هایش را مقابل خانه‌های تخته‌ای ردیف کرده است که از آن‌ها لکه‌های رنگ، سودار می‌شود؛ رنگ زرد، رنگ گل کاسنی، رنگ ارغوانی تند زیرجامه‌های

۲ ترجمه گفتگوی کلود کوفون، مترجم پاییز پدرسالار به فرانسه، با گارسیا مارکز: مجله گیس، ۱۷ - ۲۳ ژانویه ۱۹۷۷. - م.

2. Barranquilla

۳ Magdalena: شطی به طول ۱۷۰۰ کیلومتر در کلمبیا که در بارانکیلیا، به دریای آنتیل‌ها

زنان. بردر یا چة بی مرز، مردان، تورهایشان را می گسترند یا آسمان را می پایند که سخت تیره است: گرما، رطوبت، تنهایی. جاده کوچکی از ساحل دور می شود و در جهت آراکاتا^۱، دهکده زادبومی گابریل گارسیا مارکز، گردش می کند. رگباری تندبار، یک دم بار، بر سبزه و گیاه به وفور رسته استوایی فرو می بارد و در فضایی از سیلان ابدی یا ازلی، همه چیز ترق ترق می کند، می لغزد، می نالد، نجوا می کند. بی هیچ تردید، درست در دنیای رمان نویس بزرگ کلمبیایی هستیم، آنجا که آفتاب و باران، با چشم و همچشمی سرسام آوری، به تناوب، خشونت هایشان را آشکار می کنند. در آراکاتا، آفتاب بر کلیسای کوه پیکر زرد و آبی و کاخ بسیار امروزی و شیری رنگ شهرداری، بر خانه های چوبی بدرنگ با بام هایی از نی خشک یا از حلبی، بر رستوران متروک، بر سواران چشم چین خورده که بر می گردند این «غریبه» را که بی گمان به دیدن «سرزمین گارسیا مارکز» آمده است بر انداز کنند، بی رحمانه می تابد. گارسیا مارکز؛ چه کسی او را در آراکاتا نمی شناسد، یا بهتر، در ماکوندو؟^۲ زیرا در رمان هایش، چنین نامی به آن داده است و این نام را از یک درختزار کهن سال محلی به وام گرفته است. یک بند از ترانه ای که در اینجا به آواز می خوانند، به خوبی بر این امر گواهی می دهد:

در سرزمین ماکوندو زاده شد گابریلیتو^۳،

همه می دانند که اسمش شده تازگی گابیتو^۴،

دختر زیبایی، با بلوجین و پیراهن بی یقه، به من می گوید: «خانه گابیتو؟»

1. Aracata

۲. Macondo: به مراتب از آراکاتا کوچک تر است و در دل هیچستانی بنا شده که گارسیا مارکز از کودکی در آنجا به کشف و سیاحت می پرداخته است. از جمله، حوادث صد سال تنهایی در سرزمینی به نام ماکوندو به وقوع می پیوندد. - م.

3. Gabrielito

4. Gabito

من شما را به آنجا می‌برم؛ اما از آن چیزی باقی نمانده.» «خانه لیبرال‌ها» را که خون‌رنگ است، «خانه حزب محافظه‌کار» را که به رنگ افق آبی است، پشت سر می‌گذاریم و با گوش‌های به‌ستوه آمده از عربده‌های «جوک باکس»‌ها؛ به خیابانی خاکی با ویلاهای پوشیده از سایه شاخ و برگ‌ها و پراز گل و گیاه می‌رسیم. خانه‌ای که گارسیا مارکز، به روایت زندگی‌نامه‌نویسانش، روز ششم مارس ۱۹۲۸ در آن زاده شد، بازمانده‌هایش را پشت یک ساختمان تازه‌ساز پنهان می‌دارد. اتاق خواب‌های تخته‌ای بزرگ را مورچه‌ها و موریانه‌ها تقریباً به تمامی ویران کرده‌اند. آن‌ها جز اتاق خواب زادگاهی رمان‌نویس را سالم نگذاشته‌اند. دالانی سیمانی - رواق پوشیده از گل‌های بگونیا^۱ی صد سال تنهایی - به حیاط کوچکی منتهی می‌شود که یک انبار تخته‌ای بر آن مشرف است. دورتر، بی‌نظمی سبزباغ‌رها شده، دامن می‌گسترند.

من در رؤیا فرو می‌روم وقتی که خانم راهنما، در ضلع چپ، محوطه‌ای ویران را نشانم می‌دهد که چند درخت کوتاه را پناه داده است: «این آزمایشگاه بوئندیای^۲ بنیادگذار و ملکویادس^۳ کیمیاگراست. اینجا درخت شاه‌بلوطی بود که بوئندیای پیرا پس از آنکه دیوانه شد، به آن بستند و این طشت چوبی‌ای است که رم‌دیوس^۴ خوشگله در آن تن می‌شست.» مجموعه‌های اعجاز ادبیات! به همین‌گونه، در اسپانیا، در مانس^۵ افسانه

۱. Bégonia: گیاهی از امریکای استوایی، زینتی است و گل‌های زیبایی دارد. - م.

۲. Buendia، از قهرمانان صد سال تنهایی. - م.

۳. Melquiades از قهرمانان صد سال تنهایی. - م.

۴. Remedios از قهرمانان صد سال تنهایی. - م.

۵. La Manche: منطقه‌ای خشک و بری در جنوب شرقی «کاستیل نو»، اسپانیا. - م.